

جوزف ای. استیگلitz

برندهٔ جایزهٔ نوبل اقتصاد

نگاهی نو به جهانی شدن

ترجمهٔ مسعود کرباسیان



نشر چشمه

STIGLITZ, JOSEPH E.

استیگلitz، جوزف

نگاهی نو به جهانی شدن / جوزف ای. استیگلitz: ترجمه مسعود کرباسیان.

- تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۶.

۴۱۵ ص.

ISBN 978 - 964 - 362 - 360 - 9

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: MAKING GLOBALIZATION WORK, c2006

کتابنامه: ۳۵۸ - ۴۱۵.

۱. جهانی شدن - جنبه های اقتصادی. کرباسیان، مسعود، مترجم.

۳۳۷

HF ۱۳۵۹ / ۱۵۲الف

۱۳۸۶

۱۰۳۹۰۸۷

کتابخانه ملی ایران

نگاهی نو به جهانی شدن
جوزف ای. استیگلitz
ترجمه ی مسعود کرباسیان

حروف نگار و صفحه آرا: بختیاری

لینوگرافی: مردمک

چاپ: حیدری

صحافی: کتیه

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ اول، تابستان ۱۳۸۶، تهران

ناظر فنی چاپ: یوسف امیرکیان

حق چاپ و انتشار مخصوص نشر چشمه است

info@cheshmeh.ir

شابک ۹ - ۳۶۰ - ۳۶۲ - ۹۶۴ - ۹۷۸

دفتر مرکزی و فروش نشر چشمه: تهران، انقلاب، خیابان ابوریحان بیرونی، خیابان وحید نظری، شماره ۷۱

تلفن: ۶۶۴۹۲۵۲۴ - ۹، ۶۶۹۵۷۵۷۷ دورنگار: ۶۶۴۶۱۴۵۵

فروشگاه نشر چشمه: تهران، خیابان کریم خان زند، نبش میرزای شیرازی، شماره ۱۶۱ تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶

فهرست مطالب

۷	مقدمه مترجم
۱۱	پیشگفتار
۲۳	فصل اول: دنیای دیگری امکان پذیر است
۴۹	فصل دوم - وعده توسعه
۸۹	فصل سوم - عادلانه تر کردن تجارت
۱۳۷	فصل چهارم - حق انحصاری اختراع، منافع شرکت ها، و مردم
۱۷۳	فصل پنجم - رهایی از نفرین منابع طبیعی
۲۰۵	فصل ششم - نجات دادن سیاره
۲۳۵	فصل هفتم - شرکت های چندملیتی
۲۶۳	فصل هشتم - گرفتاری بدهی ها
۳۰۳	فصل نهم - اصلاحات در نظام اندوخته های جهانی
۳۳۱	فصل دهم - دموکراتیک کردن جهانی شدن
۳۵۹	یادداشت ها

به نام خدا

مقدمه مترجم

همچنان که پدیده جهانی شدن در شئون مختلف زندگی انسان معاصر نفوذ می کند و بر ابعاد گوناگون جوامع بشری تأثیر می گذارد، تعداد زیادی از علاقه مندان و صاحب نظران به بررسی و تحقیق درباره آثار و نتایج این پدیده و تأثیر آن بر شاخه های مختلف علوم می پردازند.

توجه به موضوع جهانی شدن در تألیفات نویسندگان متأخر، بویژه در ادبیات اقتصاد سیاسی روز جهان به قدری وسیع است که به نظر می رسد شمار کثیری از آنان نه از سر ضرورت بلکه برای عقب نماندن از قافله بحث های روشنفکری، دیدگاه های تکراری و قدیمی را در قالب حرف های روزآمد و با رنگ و لعاب جدید، گاه حتی با رعایت از واژگان و اصطلاحات ویژه مربوط به جنبه های گوناگون جهانی شدن، به علاقه مندان این مبحث نوپا عرضه می کنند.

به موازات آثار و تحقیقات سطحی که اغلب با سروصدای زیاد به بازار می آید، البته اندیشمندان بزرگی هم هستند که از غافلگیر شدن جوامع مختلف، بویژه کشورهای در حال توسعه در برابر واقعیت جهانی شدن نگران اند و به منظور بررسی واقع بینانه این پدیده و ارائه پیشنهادات سازنده برای کاهش آثار منفی آن، عاقلانه تر کردن روابط و تعاملات در جامعه جهانی و در یک کلام، انسانی تر کردن پدیده ای واقعی و قطعی به نام جهانی شدن، اندوخته های فکری و تجربی خود را در اختیار همگان قرار می دهند.

از جمله این محققان می‌توان از اندیشمند برجسته و پرکار جوزف استیگلیتز (برنده نوبل اقتصادی سال ۲۰۰۱) نام برد که چند اثر اخیر خود را به موضوع جهانی شدن و ابعاد و آثار آن اختصاص داده است.

استیگلیتز با نگاهی روشن به پدیده جهانی شدن آن را به عنوان واقعیتهای غیرقابل انکار می‌پذیرد و از موضع محقق موشکاف به نقد و بررسی آن می‌پردازد. همراه با این نقد دقیق راه حل گوناگونی برای حل آثار و عواقب زیانبار جهانی شدن در دنیای معاصر به دست می‌دهد که طیفی از غنی‌ترین کشورهای فراصنعتی تا فقیرترین کشورهای زیرخط فقر در صحرای افریقا را در برمی‌گیرد.

محدودیت‌های تئوری «بازار آزاد» را که آدام اسمیت اقتصاددان بنام انگلیسی در تبیین آراء خود به آنها توجه نکرد، با دقت بی‌نظیری تشریح می‌کند و برخلاف نظری دولت کشورهای توسعه یافته را واجد بیشترین سهم، در تأمین منابع مالی و تحقیقاتی برای دست یافتن جوامع خود به رشد و پیشرفت علمی، نوآوری‌ها و اختراعات جدید و توسعه زیرساخت‌ها می‌داند؛ از جمله می‌گوید احداث، نگهداری و تعمیر خطوط راه آهن در قدیم تا فن‌آوری‌های پیشرفته در دهه‌های اخیر بدون مساعدت دولت‌ها امکان‌پذیر نیست. او تأکید دارد منابع مالی لازم برای تحقق چنین تحولاتی، فقط از طریق مکانیزم بازار آزاد، در بیشتر کشورهای جهان قابل دسترسی نخواهد بود.

استیگلیتز اصلاحاتی را در ساختار ادارات و سازمان‌های بین‌المللی ضروری می‌داند، تا این سازمان‌ها بتوانند نقش مؤثرتری را در مناسبات جهانی ایفا کنند و قویاً اعتقاد دارد این سازمان‌ها با اهداف و مأموریت‌های جدید می‌توانند به برقراری روابط عادلانه بین کشورهای پیشرفته و کشورهای در حال توسعه، که با پیشرفت روند جهانی شدن ماهیت ناعادلانه آن کم‌کم آشکار می‌شود، کمک کنند.

استیگلیتز به خصوصی‌سازی عنان گسیخته و بی‌برنامه، بدون اعمال سیاست‌های جبرانی اعتقاد ندارد و به دستیابی به شیوه‌های مناسب جهت خصوصی‌سازی از طریق بحث و گفتگو بین دولت، بازار و انجمن‌های غیردولتی علاقه‌مند است. درجایی با صراحت اظهار می‌کند «اگر چاره‌ای اندیشیده نشود، جهانی شدن، فقر بیشتری را برای کشورها به ارمغان خواهد آورد».

برخلاف اقتصاددانانی که معتقدند جهانی شدن به معنای دسترسی بهتر

به بازارهای جهانی، افزایش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و در نهایت برداشتن مرزهاست، جوزف استیگلیتز با بررسی آثار و نتایج جهانی شدن در سال‌های اخیر و ارائه شواهد و مستندات کافی دربارهٔ وضع موجود، برخورد غیرمنصفانهٔ کشورهای پیشرفته و شرکت‌های چندملیتی با کشورهای عقب مانده را به نقد می‌کشد؛ این که کشورهای پیشرفته به جای حل مشکلات خود آنها را به جوامع در حال توسعه انتقال می‌دهند و با بهره‌گیری از مقررات، فقط به حل مشکلات خود گرایش دارند و در مقابل، کشورهای در حال رشد را در گردابی از مشکلات رها می‌سازند، او را شدیداً نگران کرده است.

استیگلیتز بحران بدهی‌ها را همچون مانعی سترگ در مسیر توسعهٔ کشورهای در حال رشد تلقی و تلاش کشورهای صنعتی در مسیر حل این بحران را بیشتر واجد خصیصه‌های تبلیغاتی و بهره‌برداری‌های سیاسی می‌داند تا اقدامی مؤثر و کارآمد برای رفع مشکل، وی در دیدگاه‌های خود به انجام اصلاحات بنیادی خصوصاً در ابعاد اقتصادی و بین‌المللی قائل است و به عنوان فردی آشنا به سیاست‌های جاری کشورهای توسعه یافته، این سیاست‌ها را موشکافانه نقد می‌کند و راه‌حل‌های واقع‌بینانه ارائه می‌دهد. ضمن آنکه مفاهیم متنوع و پیچیدهٔ جهانی شدن و راه‌حل‌های پیشنهادی برای بهبود را به نحوی بیان می‌دارد که هر نوع مخاطب به خواندن کتاب ترغیب می‌شود.

استیگلیتز که در کتاب قبلی‌اش در مورد جهانی شدن بیشتر از تجربیات خود در بانک جهانی و انتقاداتی که به عملکرد صندوق بین‌المللی پول داشت، سخن گفت و در این کتاب بر کارآمدتر نمودن پدیدهٔ جهانی شدن تأکید دارد. او برخلاف بسیاری از نویسندگان، شیفتهٔ پدیدهٔ جهانی شدن نیست و به مخالفت بی‌چون و چرای آن هم نمی‌پردازد. او واقعیت قطعی جهانی شدن را که روزی همهٔ ابعاد زندگی بشر امروز را در بر خواهد گرفت، می‌پذیرد و برای بهبود و اصلاح آن راه‌حل‌های کارآمد و مؤثر ارائه می‌نماید. مطالعهٔ این کتاب می‌تواند برای همهٔ علاقه‌مندان و پژوهشگران این موضوع، دیدگاه‌های واقع‌بینانه‌تری فراهم آورد.

پیش‌گفتار

کتاب جهانی شدن و مخالفان آن^۱ را بلافاصله پس از ترک کردن بانک جهانی، سازمانی که از سال ۱۹۷۷ تا ۲۰۰۰ به عنوان معاون رئیس کل و اقتصاددان ارشد در آن خدمت کردم، نوشتم. آن کتاب وقایع‌نگاری بیشتر رویدادهایی بود که طی دوره‌ای که در بانک جهانی و در کاخ سفید از ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۷ به عنوان عضو و سپس رئیس شورای مشاوران اقتصادی کلinton خدمت کردم، شاهد آنها بودم. سال‌های پرنشیب و فرازی را شاهد بودم، بحران مالی آسیای شرقی برخی از موفق‌ترین کشورهای در حال توسعه را دستخوش رکود و کساد بی‌سابقه‌ای کرد. در شوروی سابق گذر از کمونیسم به اقتصاد بازار، که تصور می‌شد رونق و رفاه جدیدی به ارمنان خواهد آورد، برعکس موجب کاهش درآمد و استانداردهای زندگی تا میزان ۷۰ درصد شد. دنیا در بهترین شرایط، به دلیل رقابت شدید، بی‌ثباتی و ناپایداری، مکان راحتی نیست و کشورهای در حال توسعه همواره بیشترین تلاش ممکن را برای بهبود رفاه و بهروزی خود انجام ندادند. اما متقاعد شدم که کشورهای صنعتی پیشرفته نه تنها تمام تلاش خویش برای کمک به این کشورها را از طریق سازمان‌های بین‌المللی مثل صندوق بین‌المللی پول، سازمان جهانی تجارت، و بانک جهانی، مبذول نداشتند بلکه گاهی موجب مشکل‌تر شدن زندگی آنها شدند.

۱. Globalization and Its Discontents این کتاب تحت عنوان جهانی سازی و مسائل آن در سال ۱۳۸۲ توسط

برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول به وضوح موجب تشدید بحران آسیای شرقی شد و «شوک درمانی» که بر شوروی سابق و امارش تحمیل شد، در شکست گذر از اقتصاد کمونیستی به اقتصاد بازار نقش مهمی داشت.

بسیاری از این مسایل را در کتاب جهانی شدن و مخالفان آن مطرح کردم. تصور این بود که پس از بررسی سیاست‌هایی که در کاخ سفید و بانک جهانی تدوین می‌شد، که در آن در کنار کشورهای درحال توسعه و برای کمک به ابداع استراتژی‌هایی جهت تقویت رشد و کاهش فقر کار می‌کردیم، دیدگاه منحصر به فردی برای طرح بحث داشتیم. از طرف دیگر، به عنوان یک نظریه پرداز اقتصادی حدود ۴۰ سال صرف فهمیدن نقاط قوت و محدودیت‌های اقتصاد بازار کردم. بررسی‌هایی که انجام دادم نه تنها اعتبار ادعاهای کلی درباره کارایی بازار، بلکه همچنین برخی از عقاید اساسی و زیربنایی جهانی شدن، مثل این تصور که تجارت آزاد الزاماً موجب تقویت رفاه می‌شود، را مورد تردید قرار داد. در کتاب قبلی برخی از نارسایی‌های سیستم مالی بین‌المللی و سازمان‌های آن را توصیف کردم و نشان دادم چرا خیلی‌ها از جهانی شدن بهره‌مند نشده‌اند، درحالی که این امکان وجود داشت و باید از آن برخوردار می‌شدند. برخی از اقدامات ضروری برای اثر بخشی جهانی شدن - بویژه برای کشورهای فقیر و درحال توسعه - را به طور خلاصه توضیح دادم. در آن کتاب پیشنهاداتی برای انجام اصلاحات در سیستم مالی جهانی و سازمان‌های مالی بین‌المللی که آن را هدایت می‌کند، ارائه دادم، اما در آنجا امکان پرداختن به جزئیات این پیشنهادات وجود نداشت.

همان‌طور که دوران خدمت در کاخ سفید و بانک جهانی موقعیت منحصر به فردی برای درک مسایل مربوط به جهانی شدن فراهم آورد، مبنای دستیابی به پیامدهای آن را هم برای من فراهم آورد. طی سال‌هایی که در واشینگتن بودم به نقاط گوناگون دنیا سفر کردم و با سران و مقامات دولتی زیادی ملاقات کردم، و در عین حال موفقیت‌ها و شکست‌های جهانی شدن را مورد بررسی قرار دادم. پس از ترک کردن واشینگتن و بازگشت به دانشگاه کماکان بحث جهانی شدن را دنبال کردم. در سال ۲۰۰۱ به خاطر کارهای نظری قبلی‌ام در زمینه اقتصاد اطلاعات، جایزه نوبل گرفتم. پس از آن به تعداد زیادی از کشورهای درحال توسعه سفر کرده‌ام و با دانشگاهیان، و بازرگانان، با روسای جمهور، نخست وزیران، و نمایندگان مجلس در هر قاره‌ای درخصوص توسعه و جهانی شدن با مشارکت همه بخش‌های جامعه جهانی ما، بحث و تبادل نظر کرده‌ام.

وقتی می‌خواستم کاخ سفید را ترک کنم و به بانک جهانی بروم، کلیتون از من خواست تا به عنوان رئیس شورای مشاوران اقتصادی و عضوی از کابینه باقی بمانم. اما قبول نکردم، چون فکر می‌کردم وظیفه طراحی سیاست‌ها و برنامه‌هایی برای کاهش فقر فلاکت باری که کشورهای کمتر توسعه یافته را گرفتار کرده بود، از اهمیت بیشتری برخوردار بود. بسیار ناعادلانه به نظر می‌رسید که در دنیای ثروت و وفور نعمت خیلی‌ها باید در چنین فقری زندگی می‌کردند. مشکلات آشکار زیادی وجود داشت، اما مطمئن بودم که می‌شود کاری انجام داد. پیشنهاد بانک جهانی را قبول کردم نه تنها به دلیل که فرصت‌های جدیدی برای بررسی مسایل فراهم می‌کرد، بلکه به این دلیل که تریونی در اختیارم گذاشته می‌شد که از آن طریق می‌توانستم از منافع کشورهای در حال توسعه دفاع کنم.

در سال‌هایی که در بانک جهانی بودم متوجه شدم که چرا شیوه‌ای که جهانی شدن در پیش گرفته بوده است موجب نارضایتی زیادی شده بود. اگر چه توسعه امکان‌پذیر بود اما آشکار بود که اجتناب‌ناپذیر نیست. کشورهایی را دیده بودم که به جای کاهش فقر گرفتار افزایش فقر شده بودند، و این موضوع را نه در آمارها بلکه در زندگی مردم مشاهده کرده بودم. البته راه حل‌های سحرآمیز یا جادویی وجود ندارد. اما تغییرات بسیار زیادی باید داده شود - در سیاست‌ها، در سازمان‌های اقتصادی، در قواعد بازی، و در نگرش‌ها - که انتظار می‌رود به دستیابی به نتیجه بهتری از جهانی شدن، بویژه برای کشورهای در حال توسعه، کمک کند. برخی از تغییرات اجتناب‌ناپذیر است - برای مثال ورود چین به عنوان یک اقتصاد تولیدی نیرومند به صحنه جهانی، و موفقیت هند در منبع‌بایی بیرونی، هم‌اکنون دگرگونی‌هایی را در سیاست‌ها و افکار ایجاد کرده است. بی‌ثباتی بازارهای مالی جهانی طی دهه گذشته - از بحران مالی جهانی ۱۹۹۷-۱۹۹۸ تا بحران‌های آمریکای لاتین در نخستین سال‌های هزاره جدید، تا سقوط ارزش دلار از سال ۲۰۰۳ - ما را وادار به تجدیدنظر در سیستم مالی جهانی می‌کند. دنیا مجبور است دیر یا زود برخی از پیشنهادات برای تغییرات را که در فصل‌های این کتاب ارائه می‌دهم، انجام دهد؛ بحث بر سر این نیست که آیا این تغییرات یا تغییرات مشابه آن رخ خواهد داد یا نه، بلکه بحث بر سر این است که چه موقع رخ خواهد داد، و مهم‌تر، آیا پیش از اینکه فاجعه‌های جهانی دیگری ایجاد شود، رخ خواهد داد یا بعد از آن. تغییرات تصادفی که

به سرعت و در موقع بروز یک بحران انجام می‌شود ممکن است بهترین راه اصلاح سیستم اقتصادی جهانی نباشد.

پایان یافتن جنگ سرد فرصت‌های جدیدی فراهم کرده و موانع و محدودیت‌های قدیمی را از سر راه برداشته است. امروزه اهمیت اقتصاد بازار شناخته شده است و مرگ کمونیسم به این معنی است که دولت‌ها دیگر اکنون می‌توانند از جنگ‌های ایدئولوژیکی دست بردارند و به سوی حل مسایل سرمایه‌داری رو آورند. اگر آمریکا از این فرصت برای کمک به برقراری یک سیستم اقتصادی و سیاسی بین‌المللی براساس ارزش‌ها و اصولی، مثل موافقت‌نامه تجاری برای تقویت توسعه در کشورهای فقیر، استفاده می‌کرد، دنیا از آن بهره‌مند می‌شد. اما به جای آن، رقابت عنان گسیخته کشورهای صنعتی پیشرفته برای «تسخیر قلب‌ها و ذهن‌های» مردم کشورهای جهان سوم در عمل یک رژیم تجارت جهانی ایجاد کرد که به شرکت‌های خاص و منافع مالی آنها کمک می‌کند، و به فقیرترین کشورهای دنیا آسیب می‌زند.

توسعه پدیده‌ای پیچیده است. درواقع یکی از مهم‌ترین انتقادات به صندوق بین‌المللی پول و سایر سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی این است که راه حل‌های انعطاف‌ناپذیر آنها این پیچیدگی‌ها را در نظر نمی‌گیرد. با وجود این، از هزاران داستان اقتصادی جهانی برخی اصول کلی به دست می‌آید. برخی از کشورهای درحال توسعه موفق در بعضی از سیاست‌ها وجوه مشترکی دارند که هر کدام با شرایط خاص آنها مطابقت دارد. یکی از هدف‌های این کتاب توضیح دادن این وجوه مشترک است.

باید چند کلمه‌ای هم درباره رابطه بین پژوهش‌های اولیه‌ام، بویژه درخصوص کارهایی که منجر به جایزه نوبل شد، دیدگاه‌های سیاست‌گذاری‌ام طی سال‌هایی که در واشینگتن بودم، و نوشته‌های بعدی‌ام، بویژه کتاب جهانی شدن و مخالفان آن، و دهه نود پرتلاطم^۱، صحبت کنم (۱).

کارهای پژوهشی اولیه‌ام درباره پیامدهای اطلاعات ناقص و محدود و رقابت ناقص، توجه مرا به محدودیت‌های بازارها جلب کرد. من و دیگران به مرور زمان آن کارها را به اقتصاد کلان گسترش دادیم. کار من در زمینه اقتصاد بخش عمومی بر لزوم تعادل بین دولت و بازار تأکید داشت. دیدگاه‌هایی که به نظریات دولت کلیتون نزدیک

بود، و توانستم آن را در گزارش اقتصادی سالانه رئیس جمهور در سال‌هایی که در شورای مشاوران اقتصادی کار می‌کردم، بیان کنم. وقتی به بانک جهانی رفتم، از دیدن وضعیت آن ناراحت شدم: بانک جهانی - و حتی صندوق بین‌المللی پول - سیاست‌های اقتصادی محافظه کارانه‌ای اجرا می‌کرد (مثل خصوصی سازی تامین اجتماعی) که دقیقاً مخالف چیزهایی بود که وقتی در کاخ سفید بودم به شدت علیه آنها مبارزه کرده بودم. بدتر از همه اینکه، آنها مدل‌هایی را به کار می‌بردند که در کارهای نظری من رد شده بودند (البته وقتی متوجه شدم که خزانه داری کلیتون این سیاست‌ها را تحمیل می‌کرد ناراحتی‌ام بیشتر شد).

پژوهش‌های اقتصادی‌ام نقاط ضعف عمیق در نظریه اقتصادی حاکم بر صندوق بین‌المللی پول، «بنیادگرایی بازار» و این عقیده که بازارها خود به خود منجر به کارایی اقتصادی می‌شود، را نشان داده بود. ثبات فکری - ثبات در کارهای علمی اولیه من - وادارم کرد تا نگرانی‌هایم را از سیاست‌هایی که برای مثال بر شرق آسیا تحمیل می‌شد و فقط اوضاع را بدتر می‌کرد، ابراز نمایم. اگر دست روی دست می‌گذاشتم این کار کوتاهی در انجام وظایف و مسئولیت‌ها بود.

هدفی که در دولت کلیتون به خاطر آن مبارزه کردیم نه تنها فقط به امریکایی‌ها بلکه به بقیه مردم دنیا هم مربوط بود. وقتی از کابینه کلیتون به بانک جهانی رفتم به تلاش برای حفظ توازن مناسب بین بخش‌های خصوصی و دولتی و پیشرفت سیاست‌های حمایت از برابری و اشتغال کامل ادامه دادم. این موضوع را طی تصدیق‌ام در بانک جهانی مطرح کردم - که با استقبال گرم بسیاری از اقتصاددانانی که آنجا بودند روبرو شد - و همان مسایلی بود که در کتاب جهانی شدن و مخالفان آن عنوان کردم.

تب و تاب ناشی از بحران‌های مالی جهانی و گذرهای دشوار از کمونیسم به اقتصاد بازار فروکش کرده است. امروز این مسایل را می‌توان با آرامش بیشتری بررسی کرد، و همانگونه که در فصل اول توضیح می‌دهم، در بسیاری از مسایل اساسی که شبیه اندیشه‌هایی است که در کتاب جهانی شدن و مخالفان آن مطرح کردم، اتفاق نظرهایی در حال شکل‌گیری است. کتاب مذکور به دگرگون شدن این بحث کمک کرد که جهانی شدن چگونه باید دوباره شکل‌دهی شود. برخی از این اندیشه‌ها امروزه پذیرش گسترده‌ای پیدا کرده‌اند و حتی صندوق بین‌المللی پول به این دیدگاه من رسیده است که جریان مهار

نشده سرمایه سوداگرانه بسیار خطرناک است. البته، برخوردهای مداوم جناح چپ و راست در امریکا و در سایر کشورها نشان می‌دهد که زمینه‌های اختلاف نظر زیادی کماکان هم در اقتصاد و هم در ارزش‌های بنیادی وجود دارد. درواقع، یکی از انتقادهای مهم من به سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی این است که آنها بدون توجه به شرایط، از یک دیدگاه اقتصادی خاص حمایت کرده‌اند، که به نظر من از بسیاری جنبه‌ها نادرست است.

این کتاب بازتاب اعتقاد من به فرایندهای دموکراتیک است؛ این اعتقاد که شهروندان آگاه و مطلع به احتمال زیاد از سوء استفاده شرکت‌ها و صاحبان منافع مالی خاصی که فرایند جهانی شدن را زیر سلطه خود گرفته‌اند جلوگیری خواهند کرد؛ اینکه شهروندان معمولی کشورهای صنعتی پیشرفته و همچنین کشورهای درحال توسعه در شکل دادن به جهانی شدن منافع مشترکی دارند. امیدوارم این کتاب هم مثل کتاب قبلی به دگرگون کردن بحث جهانی شدن - و در نهایت، فرایندهای سیاسی که جهانی شدن را شکل می‌دهد، کمک کند.

جهانی شدن میدانی است که برخی از درگیری‌های اجتماعی عمده ما - از جمله بر سر ارزش‌های بنیادی - در آن رخ می‌دهد. یکی از مهم‌ترین اختلاف‌نظرها بر سر نقش دولت و بازارها است.

به‌طور معمول محافظه‌کاران جلب عقیده «دست نامرئی» آدام اسمیت شده‌اند - این عقیده که بازارها و پیگیری نفع شخصی، از طریق یک دست نامرئی، منجر به کارایی شخصی می‌شود. آنان حتی اگر می‌توانستند اقرار کنند که بازارها به تنهایی ممکن است موجب توزیع درآمد قابل قبول از لحاظ اجتماعی نشود، اینگونه استدلال می‌کردند که مسایل مربوط به کارایی و برابری باید از یکدیگر جدا شود.

از این دیدگاه محافظه‌کارانه، موضوع اقتصاد کارایی است، و مسایل مربوط به برابری (که مثل زیبایی، اغلب در نگاه بیننده قرار دارد) باید به سیاست واگذار شود. امروزه، دفاع نظری از بنیادگرایی بازار عمدتاً کم رنگ شده است (۲). پژوهش من درباره اقتصاد اطلاعات نشان داد که هرگاه اطلاعات ناقص باشد، بویژه وقتی عدم تقارن اطلاعاتی وجود داشته باشد - که در آن برخی از افراد چیزهایی می‌دانند که دیگران از آن بی اطلاع هستند (به عبارت دیگر همیشه چنین است) - دلیل اینکه دست نامرئی به نظر

نامرئی می‌رسد این است که دستی وجود ندارد (۳). بدون نظارت و مداخله مناسب دولت، بازارها منجر به کارآیی اقتصاد نمی‌شوند (۴).

در سال‌های اخیر شاهد اثبات چشمگیر این بینش‌های نظری بوده‌ایم. همان‌طور که در کتاب دهه نود پرتلاطم توضیح دادم (۵) پیگیری نفع شخصی توسط مدیران عامل، حسابداران، و بانک‌های سرمایه‌گذاری منجر به کارآیی اقتصادی نشده، بلکه موجب شکل‌گیری حباب و سرمایه‌گذاری‌های نادرست شده است، و وقتی حباب می‌ترکد، که این اتفاق تقریباً همیشه رخ داده است، منجر به رکود می‌شود.

امروزه به‌طور کلی (دست کم بین اقتصاددانان، و شاید هم سیاستمداران) محدودیت‌های بازارها شناخته شده است. رسوایی‌های دهه ۹۰ در آمریکا و در کشورهای دیگر موجب افت «سرمایه‌داری و تأمین مالی به سبک امریکایی» از جایگاهی شده است که مدت‌ها آن را در اختیار داشت. به عبارت دیگر، دیدگاه وال استریت، که اغلب کوتاه‌بینانه است، ضد توسعه تلقی می‌شود، که به تفکر و برنامه‌ریزی دراز مدتی نیاز دارد.

همچنین این شناخت روزافزون شکل می‌گیرد که فقط یک نوع سرمایه‌داری، و فقط یک شیوه «درست» هدایت اقتصاد وجود ندارد. برای مثال سایر انواع اقتصادهای بازار وجود دارد - مثل سوئد که رشد چشمگیر خود را حفظ کرده است - و جوامع کاملاً متفاوتی با خدمات بهداشتی و آموزش بهتر و نابرابری کمتری پدید آورده است. درحالی که مدل سوئدی ممکن است در جای دیگری کارآیی خوبی نداشته باشد، یا برای یک کشور درحال توسعه خاصی مناسب نباشد، موفقیت آن کشور نشان می‌دهد که انواع دیگری از اقتصادهای بازار کارآمد وجود دارد. پس وقتی جایگزین‌ها و گزینه‌هایی وجود دارد، نباید فرایندهای سیاسی دموکراتیک محور تصمیم‌گیری باشد، نه تکنوکرات‌ها. یکی از انتقادات من به سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی این است که آنها سعی کرده‌اند وانمود کنند که جایگزین‌هایی - مجموعه واحدی از سیاست‌هایی که موجب رفاه همه شود - وجود نداشته است، درحالی که ماهیت اقتصاد انتخاب کردن است، اینکه گزینه‌هایی وجود دارد که برخی از آنها به نفع بعضی از گروه‌ها (مثل سرمایه‌داران خارجی) و به زیان دیگران است، برخی از آنها خطرهایی را بر بعضی از گروه‌ها (مثل کارگران) تحمیل می‌کنند که به نفع دیگران تمام می‌شود.

در همه جوامع دولت نقش اصلی را در انتخاب‌ها به عهده دارد. موفقیت اقتصادی مستلزم حفظ تعادل درست بین دولت و بازار است. دولت باید چه نوع خدماتی ارائه دهد؟ آیا باید برنامه مستمری بازنشتگی عمومی وجود داشته باشد؟ آیا دولت باید بخش‌های خاصی را از طریق مشوق‌هایی حمایت کند؟ برای حمایت از کارگران، مصرف‌کنندگان، و محیط‌زیست چه نوع قوانینی باید به تصویب برساند؟ بدیهی است که این توازن در طول زمان دگرگون می‌شود و از یک کشور به کشور دیگر متفاوت خواهد بود. اما استدلال خواهیم کرد که جهانی شدن به شکلی که تحمیل شده است، اغلب موجب دشوارتر شدن دستیابی به توازن مورد نیاز شده است.

همچنین امیدوارم نشان دهم درحالی که منتقدان جهانی شدن حق دارند که می‌گویند از آن برای تحمیل مجموعه ارزش‌های خاصی استفاده شده است، اما لازم نیست چنین باشد. جهانی شدن نباید برای محیط‌زیست بد باشد، موجب افزایش نابرابری شود، تنوع فرهنگی را تضعیف کند، و موجب افزایش منافع شرکت‌ها به زیان رفاه شهروندان عادی شود. در کتاب حاضر سعی می‌کنم نشان دهم چگونه جهانی شدن، اگر به درستی هدایت شود، همانگونه که در توسعه موفقیت‌آمیز بخش عمده‌ای از شرق آسیا نقش داشت، می‌تواند منافع بسیار زیادی هم برای کشورهای درحال توسعه و هم کشورهای توسعه یافته دنیا داشته باشد.

نگرش‌ها نسبت به جهانی شدن، و نارسایی‌ها و بی‌عدالتی‌های مربوط به شیوه هدایت آن، نوعی آزمون رورشاخ^۱ هم برای کشورها و هم برای مردم فراهم کرده است که به وسیله آن عقاید و نگرش‌های بنیادی آنان، دیدگاه‌هاشان درباره نقش دولت و بازار، اهمیت رعایت عدالت اجتماعی، و تأکید بر ارزش‌های غیر اقتصادی بیان می‌شود.

اقتصاددانانی که برای کاهش نابرابری درآمدها اهمیت کمتری قائل هستند عمدتاً فکر می‌کنند اقداماتی که دولت‌ها ممکن است برای کاهش این نابرابری انجام دهند بسیار گران و حتی شاید مخرب باشد. این اقتصاددانان «بازار آزاد» بیشتر بر این عقیده‌اند که بازارها به‌طور خود به خودی و بدون دخالت دولت، کارآیی دارد و بهترین راه کمک به فقرا این است که اجازه دهیم اقتصاد رشد کند - و منافع آن به گونه‌ای نصیب فقرا نیز خواهد شد (جالب این است که حتی وقتی پژوهش‌های اقتصادی مبانی فکری آنها را رد کرده است باز هم چنین عقایدی مقاومت نشان می‌دهد).

۱. آزمون لکه‌های جوهر در روان‌شناسی.م.

از سوی دیگر، کسانی که مثل من بر این عقیده‌اند که بازارها اغلب نمی‌تواند نتایج کارآمدی ایجاد کند (برای مثال موجب آلودگی بسیار زیاد می‌شوند، و پژوهش‌های بنیادی بسیار کمی ارائه می‌دهد) و در اثر نابرابری‌های درآمد و فقر زیاد آشفته می‌شود، معتقدند که هزینه کاهش این نابرابری کمتر از آن است که اقتصاددانان محافظه‌کار پیش‌بینی می‌کنند. کسانی که نگران نابرابری و فقر هستند همچنین هزینه‌های بسیار زیاد عدم توجه به این مسائل را نیز می‌بینند: پیامدهای اجتماعی، از جمله انزوا و از خود بیگانگی، خشونت و کشمکش‌های اجتماعی. آنان همچنین درخصوص احتمال مداخله دولت خوش‌بین هستند؛ درحالی‌که کارایی دولت‌ها گاهی، یا حتی اغلب مواقع، کمتر از آن است که تصور می‌شود، موارد موفقیت چشمگیری وجود دارد که تعدادی از آنها را در صفحات آینده مورد بحث قرار می‌دهم. همه سازمان‌ها و نهادهایی که انسان ایجاد کرده است ناقص هستند، و چالش موجود برای هر یک از آنها یادگیری از موفقیت‌ها و شکست‌ها است.

این دیدگاه‌ها درباره اهمیت رسیدگی به نابرابری و فقر در تفاوت نقطه‌نظرها درباره خاستگاه آنها بازتاب پیدا می‌کند. به‌طور کلی کسانی که نگران نابرابری هستند، بخش زیادی از آن را نتیجه بخت و اقبال می‌دانند. بخت زاییده شدن با ژن‌های خوب یا والدین ثروتمند «بخت‌آزمایی اسپرم» (۶)، یا بخت خریدن قطعه‌ای زمین در مکان و در زمان مناسب (درست قبل از کشف نفت یا قبل از شروع رشد حباب‌گونه قیمت املاک در آن محل) (۷). عده‌ای دیگر که چندان نگران این موضوع نیستند، معتقدند که ثروت نتیجه کار و تلاش زیاد است. از این دیدگاه توزیع مجدد درآمد نه تنها موجب از بین رفتن انگیزه‌های کار کردن و پس‌انداز می‌شود بلکه تقریباً غیراخلاقی هم هست زیرا موجب محرومیت افراد از دستیابی به پاداش‌های عادلانه می‌شود.

این دیدگاه‌ها را می‌توان در مسائل بسیار زیاد دیگری نیز باهم مقایسه کرد. کسانی که به موضوع نابرابری کمتر توجه دارند و بیشتر به کارایی اقتصادی علاقه نشان می‌دهند به ارزش‌های غیر اقتصادی مثل عدالت اجتماعی، محیط‌زیست، تنوع فرهنگی، دسترسی همگانی به بهداشت، و حمایت از مصرف‌کنندگان، نیز کمتر توجه دارند (البته استثناهایی هم وجود دارد، برای مثال برخی از محافظه‌کاران نگران محیط‌زیست هستند).

من بر این روابط بین نگرش‌های اقتصادی و فرهنگی اصرار دارم و می‌خواهم بر این موضوع تأکید کنم که سپردن جنبه‌های مهم تصمیم‌گیری‌های اقتصادی به چه کسانی از چه اهمیتی برخوردار است. اگر این تصمیم‌گیری به عهده «محافظه‌کاران» گذاشته شود تقریباً به‌طور اجتناب‌ناپذیری سیاست‌ها و نتایجی به دست خواهد آمد که بازتاب منافع سیاسی و ارزش‌های فرهنگی آنان است (۸). این کتاب بازتاب آشکار عقاید و ارزش‌های شخصی من است؛ و حداقل امیدوارم بتوانم ضمن رعایت شفافیت، هر دو جنبه بحث‌های اقتصادی جاری را ارائه کنم.

نجات دادن جهانی شدن از دست مدافعان آن

حدود ۷۰ سال قبل طی بحران بزرگ دنیای سرمایه‌داری، جان مینارد کینز^۱ اقتصاددان انگلیسی نظریه‌ییکاری‌اش را تدوین کرد و شرح داد که چگونه اقدام دولت می‌تواند به بازگشت اقتصاد به اشتغال کامل و رشد کمک کند. کینز با مخالفت محافظه‌کاران مواجه شد، که توصیه او را به عنوان افزایش نقش دولت تلقی کردند. آنان به کسری‌های بودجه گیر دادند که به‌طور اجتناب‌ناپذیری موجب رکود می‌شود و گاهی دولت را مجبور به کنار گذاشتن برنامه‌هایش می‌کند. اما ارزش کاری که کینز کرد در واقع برای نجات نظام سرمایه‌داری بیش از مجموع همه اقدامات سرمایه‌گذاران و کارشناسان امور مالی بود. اگر از توصیه‌های محافظه‌کاران پیروی می‌کردند، بحران بزرگ وخیم‌تر می‌شد؛ عمق و طول آن افزایش پیدا می‌کرد و تقاضا برای جایگزین کردن نظام سرمایه‌داری تشدید می‌شد. به همین ترتیب من معتقدم که اگر نتوانیم مسایل جهانی شدن را شناسایی و مورد رسیدگی قرار دهیم، حفظ نیروی حرکت فعلی آن دشوار خواهد شد.

جهانی شدن هم مثل توسعه اجتناب‌ناپذیر نیست - هرچند نیروهای سیاسی و اقتصادی بسیار قوی از آن پشتیبانی می‌کنند. در فاصله بین جنگ جهانی اول و دوم، براساس بسیاری از مقیاس‌ها، سرعت و گستردگی جهانی شدن رو به کندی گذاشته، و حتی معکوس شده است. برای مثال اندازه‌های تجارت، به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی، در واقع افت کرده است (۹). اگر جهانی شدن منجر به استانداردهای زندگی پایین‌تر برای بسیاری از شهروندان یک کشور شود و اگر ارزش‌های فرهنگی

نیادی به خطر بیفتد، در این صورت تقاضاهای سیاسی برای کند کردن یا متوقف کردن آن مطرح خواهد شد.

البته مسیر جهانی شدن نه تنها به وسیله نیروی اندیشه‌ها و تجربیات تغییر پیدا خواهد کرد (برای مثال اندیشه‌هایی درباره اینکه آیا آزادسازی تجارت یا بازار سرمایه موجب بهبود رشد خواهد شد یا نه، و تجربیات واقعی این اصلاحات) بلکه رویدادهای جهانی نیز بر آن تأثیر خواهد گذاشت. در سال‌های اخیر، رویداد یازده سپتامبر و جنگ علیه تروریسم، جنگ در عراق، و ظهور چین و هند، همه موجب تعریف مجدد بحث جهانی شدن به شیوه‌ای شده‌اند که بحث خواهیم کرد.

این کتاب به همان اندازه که درباره چگونگی استفاده از سیاست‌ها برای شکل‌دهی نظام اقتصادی است، درباره خود اقتصاد هم بحث می‌کند. اقتصاددانان به اهمیت انگیزه‌ها و مشوق‌ها اعتقاد دارند. برای شکل‌دهی فرایندهای سیاسی و نظام اقتصادی به شیوه‌هایی که به نفع عده‌ای و به زیان خیلی‌ها تمام می‌شود، انگیزه‌های قوی - و فرصت‌های فراوانی - وجود دارد.

فرایندهای شفاف و دموکراتیک می‌تواند قدرت گروه‌های ذینفع خاص را محدود نماید. می‌توانیم اخلاقیات را دوباره به تجارت بازگردانیم. مدیریت شرکت‌ها می‌توانند نه تنها حقوق سهامداران بلکه سایر کسانی را هم که تحت تأثیر اقدامات آنان قرار می‌گیرند، به رسمیت بشناسند (۱۰). شهروند متعهد و تحصیل کرده می‌تواند درک کند که جهانی شدن را چگونه می‌توان شکل‌دهی کرد، یا دست کم کاری کرد تا جهانی شدن را شکل بدهند. امیدوارم کتاب حاضر به تحقق این چشم‌انداز کمک کند.